

عارف غزیرکدرگاه
انجمن فرهنگ افغانستان قدیم میکند

پیش نویس دیوان غزلیات حضرت ابوالمعانی عبدالقادر بیدل

بیدل از فطرت ما قصر معانیت بلند
پایه دارد سخن از کرسی اندیشه ما

من کجا و بیدل کجا!

عرش اگر باشم زمین آسمان بیدلم

بیدل بحریست بیکران و بی کنار و من غریق که در آن غوطه ورم تا باشد ساحل امنی بیابم و نجاتی حاصل
آید.

گویند فلان شعر بسیار خوب است و گوینده آن یکی از سخنوران بزرگ دریست، و فلان شعر چیزی جز نظم
نیست، و من درین میان چون سائلی گم کرده راهی ازین در به آن در می زنم و اینقدر فهمم بدانجا رسیده که :
اینقدر دانم که چیزی هست و من گم کرده ام
و از استادانی درین مورد یاری جسته ام تا باشد ازین کوه و کتل و دشت و بیابان راهی بیابم که گفته اند:
بی پیر مرو در خرابات

بخصوص که نه از شعر میدانم و نه از نظم، نه قافیه و عروض را فهمی بر من است و نه از اشکال مختلف شعر چیزی دستگیرم است، به یاری خداوند درین سفر طولانی قدم نهاده ام .

همت بدرقه راه کن ای طائر قدس

که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

وقتی شعری میخوانم یا میشنوم درک می کنم که شعر زیبایی است بالاتر از زبان ها، آهنگی است ملکوتی و غیر دنیای مادی امروز ، از دل بر میخیزد و بر دل می نشیند.

پس چرا بیدل؟

دربین بزرگانی که از وطن ما افغانستان سر بلند کرده اند، مولانا، جامی، سنائی و بیدل و ... اینها شاعر نبودند بلکه شعر برای آنها وسیله ای بود تا افکار فلسفی، تصوفی و ارشادی آنها را بیان کننده باشد و ازین روست که هر غزلی را که میسرودند و یا بیتی را می گفتند، یک عالم معنی را در آن می گنجانیدند که نمی شود آنرا در کتاب ها گنجانید. برای مردم، برای خلق، برای توده جامعه فهم آن بیشتر و در ذهن رساتر بود.

تا جایی که شنیده و خوانده ام، بیدل در سرزمین ما جای خاصی داشته و دارد. در محافل عرس خانقاه ها چه در کابل و چه در ولایات بیدل خوانی رواج داشته است. و بیدل خوانی اصلاً جزء مجالس بزرگان بوده، بزرگانی چون مولانا خسته، استاد خلیلی، مستغنی، استاد بیتاب و دیگران مجالس بیدل خوانی داشتند.

در خاطر دارم، کتابی از بیدل که معروف به دیوان "ردیف دال" بود در خانه داشتیم و پدرم آنرا میخواند و یگان بیت را برایم معنی می کرد. من هنوز فهم آنرا نداشتم و معانی برایم چندان روشن نبود، اما ترکیب کلمات و زیبایی بیان شاعر مرا کم بخود جلب میکرد و برایم لذتبخش بود. بعداً در دوران مکتب و پوهنتون تک تک ابیات بیدل را اینجا و آنجا که میشنیدم و یا می خواندم بیشتر آنرا در می یافتم و معنی روشنتر می شد. و آهسته آهسته با افکار و اشعار حضرت مولانا عبدالقادر بیدل، عارف و شاعر بزرگ زبان دری، آشنا شدم. ارادت من به حضرت بیدل و اشتیاق من نسبت به اشعار و افکار وی، گام به گام عمیقتر می شد.

این بیت اولین بیتی از بیدل که همیشه بخاطرم بود و آنرا زمزمه می کردم :

فلک کجروشان را ببر کشد بیدل

هرآنچه راست بود خار چشم افلاک است

وقتی گوشم به آهنگ های ملکوتی استاد بزرگ موسیقی ما استاد سرآهنگ آشنا شد، بیشتر با بیدل آشنا شدم و همیشه در حضر و سفر کست های استاد بزرگ همراه من بوده و است. غزلیاتی را که از بیدل میخوانده، مرا به دنیای دیگری میکشاند.

در حدود بیست سال و چندی قبل در کابل، شبی در تلویزیون مشاجره ای بود بین داکتر اسدالله حبیب که در آنوقت رئیس پوهنتون کابل بود و شنیده بودم که راجع به بیدل تحقیقات زیادی کرده و حتی رساله داکتری خود را هم در شق بیدل شناسی نوشته است و از جانبی، آقای داکتر امیر محمد اثیر که داکتر طب بود و بعد از تقاعد در آرشیف ملی افغانستان وظیفه داشت، به تصوف روی آورده و دست در دامن بیدل زده بود. کتاب "شرح طور معرفت بیدل" وی بیان کننده مطالعه عمیق وی است. این مجلس بحث مرا بی حد مشغول ساخت، گویا من هم درین مجلس به حیث شنونده حضور داشتم. فردای آنروز به آرشیف ملی رفتم و آنجا از داکتر اثیر سراغ گرفتم، مرا با پیش آمدی که خاص

ب

انجمن فرهنگ افغانستان "انتشارات بامیان"

۱۸, rue Rhin et Danube - ۸۷۲۸۰ Limoges - France

Tél/fax : ۳۳ - (۰)۵,۵۵,۳۵,۹۶,۰۱

E-mail: cultureafghane@free.fr - <http://cultureafghane.free.fr>

مردم صوفی مشرب است، استقبال کرد و هر دو در گوشه ای از دفترش نشستیم و یکی دو ساعت از بیدل گفتیم. و من از وی خواستم که اگر امکان داشته باشد، مرا به شاگردی خویش در مکتب بیدل بپذیرد و به اصطلاح تصوف، مرا به مریدی قبول کند. وی بسیار اظهار خوشی کرد و به من وعده داد که درین راه هرچه از دستش برآید دریغ نکند. گفت: در اول چیزی که باید کرد، اینست که یک دوره از کلیات بیدل که عبارت از چهار دیوان است باید بدست آوری! و همچنان مرا تشویق کرد که نقد بیدل اثر علامه سلجوقی را هم اگر امکان داشته باشد پیدا کنی. از کتاب طور معرف و شرحی که در آن نوشته بود، صحبت کرد که جلد اول آن تازه از چاپ برآمده و در کتابفروشی "انتشارات بیهقی" موجود است. من با یکدنیا خوشی از وی جدا شدم و گفتم که همیشه بدیدنش خواهم آمد تا درین راه مرا یاری کند. اولین کارم اینبود که انتشارات بیهقی سرزدم و سراغ کلیات بیدل را گرفتم. گفتند فعلاً موجود نیست و چاپ مجدد آن زیر کار است شاید چندین وقت را در بر بگیری. اما شرح طور معرفت را که تازه از طبع برآمده بود، خریدم و هم یک جلد نقد بیدل هم بدست آوردم. در کتاب فروشی که از قدیم آشنایم بود و همیشه از وی کتاب می خریدم رفتم و آنجا سراغ کلیات بیدل را گرفتم برایم گفتند: فعلاً ندارند، مگر کسی را می شناسند که کلیات بیدل در نزدش موجود است اما از آن کمتر استفاده میکند، شاید بفروشد. به من وعده کرد تا یک هفته برایم جواب میدهد. وقتی یک هفته بعد رفتم کتاب ها را برایم داد و دریدل پول ناچیزی، کتاب ها را بدست آوردم.

اما متأسفانه اوضاع سیاسی روز بروز تاریکتر میشد و زندگی در شهر کابل روز بروز قیدتر، و همه در صدد آن بودند که چطور وطن را ترک نموده با خانواده و عیال و فرزند راهی دیار غربت گردند. بر من هم چون روزگار تنگ آمده بود با وجودی که در کاری که داشتم انکشافی رونما بود اما محیط زندگی تنگتر میشد که ناگزیر بودم وطن را ترک نمایم. وقتی به دیوان حافظ طبق رسم زمان فال زدم، این بیت آمد که:

مرا در مجلس جانان چه جای عیش چون هردم
جرس فریاد میدارد که بر بندید محمل ها

بالاخره خواهی نخواهی همه دار و ندار را گذاشته و با زن و فرزند راهی غربت گردیدم و دیگر موقع دوباره دیدن با داکتر صاحب اثر میسر نشد. اما چیزی که توانستم چند جلد کتابی را که برایم عزیز بود با خود گرفتم که تا امروز مونس تنهائی من است و رنج غربت را در کنار آنها فراموش می کنم.

به هر صورت درین دیار غربت، همیشه بیدل با من بوده و مرا مشغول میسازد. خوشبختانه با انکشاف روز افزون تکنالوژی کمپیوتری من هم از آن بهره مند شدم و آهسته آهسته شروع کردم به باز نویسی بعضی کتاب ها در کامپیوتر، که بالاخره به یک مؤسسه انتشارات تبدیل شد. نظر به حادثه بوداهای بامیان توسط طالب ها بی خرد، برآن شدم تا مؤسسه را که یک "بنیاد فرهنگی" است، به "انتشارات بامیان" مسمی سازم. شاید این کار در نزد دیگران، ارزش خاصی نداشته باشد، اما برای من که شیفته فرهنگ وطن و عاشق میراث اجداد و نیاکانم میباشم، تسلی خاطری گردیده و بامیان پر عظمت را در خاطره ام همیشه نگه میدارد.

خوب از پر حرفی که بگذریم سؤال این بود که چرا بیدل؟

ت

گفتم که مونس تنهایی و فراموشی غم جانکاه غربت من تنها بیدل و مولانا بود که از جمله بیدل را بیشتر میخواندم اما هر قدر در اشعار وی پیش می رفتم و لذت میبرد و غم بی وطنی و غربت را فراموش میکردم. مگر اغلاط طباعی زیادی در آن وجود داشت، که مرا بیشتر مشغول می ساخت. بار بار میخواندم و از دوستان مدد می گرفتم که بیدل را چطور باید خواند و نوشت. در ضمن خواندن کلیات بیدل چاپ کابل متوجه شدم که چرا مردم می گفتند خواندن شعر بیدل مشکل است. دریافتیم که بعضی کلمات در وقت حروفچینی یکی در دیگری وصل شده و یا از هم دور افتاده، طوریکه حرفِ اخیر یک کلمه با کلمهٔ دیگر نزدیک شده و خواندن را مشکل می سازد، لذا تصمیم گرفتم که کلیات بیدل را دوباره بنویسم.

اول از ترجیع بند و ترکیب بند شروع کردم که در قسمت تصحیح لغات و شرح آن داکتر رفیق شمعریز مرا یاری کرد. بعداً از جناب دوکتور اسدالله حبیب خواهش کردم تا کتاب را دیده و در آن تقریظی بنویسند و ایشان این خواهش مرا پذیرا شدند، تشکرات قلبی خویش را به ایشان تقدیم میدارم.

وقتی این کتاب را به جناب دکتور روان فرهادی فرستادم ایشان با کمال حوصله مندی مرا یاری نموده و مقدمه زیبایی نوشته اند و همچنان مشورت دادند که نام کتاب را به اساس بیت ترجیعی ترجیع بند :

که جهان نیست جز تجلی دوست

این من و ما همان اضافتِ اوست

"تجلی دوست" مسمی نمایم.

رهنمائی های ایشان افتخار من است و بدین وسیله از ایشان تشکر و قدردانی مینمایم.

و همچنان از محترم عزیز بلیکا که با اصلاح و مقابله به اصل مرا یاری نمودند تشکرات خویش را تقدیم میدارم.

و ناگفته نماند که از محترم انجنیر خلیل الله معروفی سپاس و امتنان باید داشت که تقریظی برای کتاب در سایت "افغانستان آزاد" نوشته و این کتاب را معرفی کرده اند.

و در اخیر از محترم ولی احمد نوری امتنان دارم که مرا مدد رسانیدند. اینک کتاب به دسترس هموطنان و دوستداران بیدل قرار دارد.

قسمت دوم که دوباره نویسی غزلیات بیدل است: هر قدر در آن پیش می رفتم مرا بیشتر بخود میکشاند که در این مدت متوجه شدم که:

کلیات بیدل چاپ کابل، با وجود اغلاط طباعی، نظر به محدودیت های طباعی آن زمان، یگانه کلیاتی است که نشر شده و من خواستم اصلیت این کلیات را دوباره اعاده کنم و اغلاط طباعی آنها تا حد امکان به همکاری استادان و اهل قلم اصلاح و به دوستان تقدیم نمایم. و همچنان برای آسانی خواندن و فهم اشعار، اعراب گذاری شده تا خواندن آسان و روان شود.

البته کاری که من کرده ام به هیچ وجه افتخار آمیز نیست بلکه خواستم خدمتی را که از دست من بر می آید انجام داده باشم و اصلاً من خود را در جمله خاک پای بیدل نمیدانم، چه رسد به اینکه من اشعار وی را اصلاح کنم. و اعراب گذاری صرف برداشتیست که از اشعار داشته ام و بس. شاید به هیچ وجه درست نباشد. اگر استادانی که درین

راه عمرها صرف کرده اند و کمی و کاستی در کار من می یابند، با کمال بزرگواری مرا خواهند بخشید و در زمینه مرا یاری و هدایت خواهند کرد تا باشد که در وقت چاپ دیوان همه مد نظر گرفته شود.

چاپ دیوان کابل که در زمانش کار بزرگی بوده البته افتخار آن به همان کارکنان مطبوعه معارف می رسد. که نام "مولانا خسته" در ردیف اول قابل یادآوری است. اما متأسفانه از حروفچین ها و کسان دیگری که درین راه مولانا خسته را یاری کرده از آنها نام برده نشده است. و صرف در مقدمه که استاد خلیل الله خلیلی نوشته: همین قدر تذکر داده شده: «همچنین مساعی و نگرانی شاغلی انجنیر گل محمد رئیس و دیگر کارکنان مطبوعه معارف که در طبع و نفاست آن مبذول داشته اند، مسرت و شکرانست». که بنظر من درین کار بزرگ بایست از همه کارکنان مطبوعه معارف واقعاً زحمات آنها در خور یادآوری است نام گرفته میشد، زیرا کار ایشان واقعاً ماندگار است و مایه افتخار.

کاری که انجام شده کوشش گردیده است که لغات مشکل، معنی شده و تشریح گردد تا خواننده بتواند اقلاً با افکار بیدل آشنا گردد که درین مورد از فرهنگ های مختلف و نقد بیدل اثر علامه سلجوقی و غیره استفاده شده که البته معنی اصلی کلمات را طوری که شاعر آنها بکار برده، نمی رساند و شاید یک کلمه را بیدل به معنی دیگری غیر از معنی لغوی آن بکار برده باشد. که درین باره همکاری استادان با صلاحیت را آرزو دارم.

چندی قبل دوستی یک جلد دیوان بیدل را که در ایران در سال ۱۳۶۸ چاپ گردیده برایم تحفه داد این کتاب گویا به اهتمام و مقدمه آقای حسین آهی به نشر رسیده است. در مقدمه ای که آقای حسین آهی بر آن نوشته اند می یابیم که بعد از شرح احوال بیدل و بیان طرز گفتار وی، از مقایسه "بیدل" با "صائب تبریزی" تذکر داده و تصریح کرده که شیوه بیان "حضرت ابوالمعانی بیدل" ضعیف و نا رسا است.^۱ همچنان وانمود کرده اند که گویا بیدل را دوباره نوشته اند. در صفحه معرفی اول این کتاب نوشته شده (حق چاپ محفوظ ناشر است) اینها بدون اینکه آنها دوباره خوانده و اصلاحاتی که لازم است بر آن بیاورند همان طبع کابل را دوباره آفست کرده و طبع نموده اند. این سؤال قابل دقت است که چرا حق چاپ محفوظ است و محفوظ به کدام ناشر؟ امید است که ناشر و آقای آهی دریابند که اگر قرار باشد حق چاپ آن محفوظ گردد مربوط به مطبوعه معارف افغانستان می شود نه مربوط به ناشر ایرانی.

بهر صورت از این ها گذشته ما کار خود را می کنیم و بادیگران کاری نداریم.

برای اینکه بتوانیم یک کلیات جامع و با دید انتقادی ترتیب شود باید با کلیات دیگر از کلیات که در هند چاپ شده و همچنان چاپ پاکستان، ایران، بمبئی، تاجکستان و دیوانی که در قدیم در کابل چاپ گردیده بود و بنام "دیوان ردیف دال" مشهور است دسترسی یابیم، اما تا حال موفق به بدست آوردن اینها نشده ام. و صرف دیوان چاپ لاهور به دسترس اینجانب قرار گرفته و بعضی اشعار با آن مقایسه شد که در پایین صفحه بنام "لاهور" یا "دیوان لاهور" درج است. از هموطنان امید است که اگر چاپ های دیگری مخصوصاً چاپ بمبئی که بنام "چاپ صفدری" مشهور است داشته باشند فوتوکاپی آنها به دسترس اینجانب گذاشته و مرا یاری نمایند.

در روش دو باره نویسی، همان املاء و انشائی که در دیوان چاپ کابل مد نظر گرفته شده. یعنی، "آئینه" را که امروز (آئینه) می نویسند و همچنان دیگر کلمات که به (ة) ختم شده و امروز همزه آنها به (ی) تبدیل نموده اند همان

^۱ دیوان مولانا بیدل دهلوی به اهتمام حسین آهی، سال ۱۳۶۸، طبع دوم

آئینه و تازه و گفته نوشته شده تا خواننده دریابد که قبلاً چنین می نوشتند و اصلیت تحریر متون قدیم باید به حال خود بماند نه اینکه در آن تصرف شود. اینکه آیا این غلط املاتی و انشائی است و امروز قسمی دیگری می نویسند کار من نیست.

همچنان رهنمایی جناب محترم انجنیر خلیل الله معروفی در مورد "های" ملفوظ و غیر ملفوظ قابل یاد آوری است. که درین جا مدنظر گرفته شده است.

کلمات ترکیبی که خاص بیدل است با علامت ساکن بین دو کلمه گذاشته شده که این کلمات ترکیبی را مشخص می سازد. مثلاً (اثر ترازى)، (محمل کش) (جنون بهار) (دورباش) و ...

حرف اضافه [به] همیشه مستقل نوشته شده تا با کلمات مشابه آن اشتباه نگردد، مانند (به بزم) که در دیوان اکثراً به شکل (بزم) آمده ، (بعصای) (به عصای)، (بهر) (به هر) و ...

ضمایر اشارت "این" و "آن" از کلمه بعدی جدا شده مانند اینصفحه (این صفحه) و ... در به معنی دروازه به (در) نوشته شده که با حرف ربط (در کوچه... و در خانه) به (در خانه و در کوچه) اشتباه نگردد.

همچنان غزلیاتی را که استاد معظم سرآهنگ، بابای موسیقی افغانستان خوانده، نیز با علامتی نشانی شده است. در اخیر یکبار دیگر از هموطنان و استادانی که درین راه زحمات زیادی کشیده و مرا همراهی نموده اند سپاسگزاری نموده و از خداوند متعال آرزو دارم که کمی و کاستی مرا ببخشاید. در امید روزی که این دیوان بصورت کتابی به هموطنان تقدیم شود، عجالتاً آنرا روی صفحات انترنیت میگذارم، تا از یک سو بدسترس همگان قرار گیرد و از سوی دیگر نظریات و اصلاحاتی که صاحبان صلاحیت در آن پیشنهاد می کنند مد نظر گرفته شود تا کتابی از هر حیث بدون غلطی و انتقادی بوجود آید. و علاقمندان میتوانند در هر هفته یک قسمت از دیوان غزلیات را مطالعه نمایند، بر علاوه امید من از همه اهل نظر اینست که در مورد "دیباچه دیوان" تبصره های خود را برایم خاطر نشان سازند، زیرا خواندن نثر بیدل آنقدر ها هم ساده نیست.

باز نویسی دیوان " محیط اعظم" نیز زیر کار است که به تعقیب به هموطنان تقدیم خواهد شد.

و من الله التوفیق

عارف عزیز گذرگاه

مقدمه

به قلم فاضل محترم استاد خلیل الله خلیلی

ز فرق تا قدم افسون حیرتی بیدل
کسی چه شرح کند معنی نکوی ترا

الحمد لله العلی العظیم والصلوة علی رسوله النبی الکریم
والسلام علی عباده الصالحین

اشعه لمعات عرفان، به وفات بزرگترین عارف و سخن سرای شرق مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی رو بخاموشی نهاد. ولی هنوز یک قرن و نیم قرن هلالی سپری نگردیده بود که پرتو آن فیض قدس از طور معرفت فروزان گردید و مانند صبح ملمع نقاب؛ خیمه روحانیانرا معنیر طناب گردانید.

یعنی: شاگرد دبستان فطرت، استاد سخن، گوینده توانا، عارف کامل، ابوالمعانی مرزا عبدالقادر بیدل دیده بجلوه گاه شهود باز کرد که تا اکنون که دوصد و چهل و اند سال از افول آن ستاره فروزان می گذرد گوهران اندیشه دریا بارش آویزه گوش دل ها و گلبانگ آسمانی سخنانش نوازشگر جانهاست.

خاصه در دیار ما که پیوسته اشعار دلانگیز وی در مدرسه و خانقاه ورد شبانه و درس سحرگاه بوده و جویندگان طریق تحقیق را از آن محیط اعظم سراغ نموده اند.

این استاد توانا در اقسام شعر، اعم از قصیده و غزل، قطعه و رباعی، مسمط و مثنوی داد سخن داده و چنان شایسته مقام ارجمند اوست کاخ نظم را به آئین نوین پی افکنده و آنرا به اوج کمال رسانده.

علی الخصوص در غزل که آنرا با تشبیهات بکر و استعارات بدیع آراسته و در آن ابتکار ها بکار برده و با ایجاد صنایع ظریفه و آوردن ترکیبات جدیده رخساره معانی را جمال دیگر بخشوده، از برگ گلی - گلستانی آفریده و از دل ذره ای جهانی پدید آورده است.

خ

انجمن فرهنگ افغانستان "انتشارات بامیان"

۱۸, rue Rhin et Danube - ۸۷۲۸۰ Limoges - France

Tél/fax : ۳۳ - (۰)۵۵,۳۵,۹۶,۰۱

E-mail: cultureafghane@free.fr - <http://cultureafghane.free.fr>

اندیشه های مرموز عرفانی و مسایل غامض فلسفی را چنان به زیبایی و هنرمندی در تعبیرات شاعرانه خود پرورده و به آن صیغه شعر داده که خوانند خیال می کند سرحدی که میان شعر و فلسفه است در غزلیات وی برداشته شده، فولاد را فشرده و آئینه کرده است.

اگر نبذی از اندیشه های ژرف وی زود بفهم در نمی آید علت اصلی آنست که میرزا در یک قسمت از غزلیات خود آن مسائل عالی و مهیم را افاده نموده که ادراک آن بذات خود دشوار و از فهم هرکس بالاتر است. اگر فی المثل آن مطالب عالی را که در اسرار توحید و راز هستی و در بیان موقف انسان درین جهان حیرت انگیز است با نثری بس روان و حتی عامیانه بنگارند، مردمی که به کنه این مطالب آشنائی ندارند و لذت این باده روحانی را نچشیده اند از ادراک آن عاجز می مانند.

تنها حدیث نی و داستان جانسوز وی که حضرت مولانا جلال الدین بلخی رومی دیباچه مثنوی معنوی را بدان مصدر گردانیده با چندین تعبیر و تفسیر که چند قرن متوالی بر آن کرده اند هنوز محتاج شرح است. درین قسمت غزلیات میرزا نکات و اشاراتیست که همیشه دانش آدمی از معرفت آن عاجز آمده و در پیشگاه این طلسم حیرت واله و سرگردان مانده -

بیدل از بی نشان چه گوید باز

میرزا در قسمت دیگر غزلیاتش که مطالب عادی و پیش وپا افتاده را افاده نمود، در آن نیز چندان باریکی و ریزه کاری و استعاره و مجاز و کنایه و ایهام و توریه بکار برده و حسن تعلیل نموده و مثال های نوین آورده که دیدن آن مطالب روشن و صاف، در سایه این هنرنمائی ها و باریکی ها به تیزی هوش، و دقت نظر محتاج شده، گویا این مسایل عادی در جایگاه رفیعی از هنر و صنعت قرار یافته که هر ذهن به پایه ادراک آن نمی رسد.

علی الخصوص مشکل ایجاز که مستلزم غزل سرائیست نیز بر آن افزوده شده، زیرا شاعر غزل سرا مجبور است که مضمونی مستقل را در یک بیت بگنجاند و در بیت دیگر مضمون دیگر بیاورد. بیدل نیز مانند اسلاف خود باین قید پابند است. بر علاوه که وی میخواهد درین ظرف محدود چنانکه مختص اوست هنر شاعری خود را در فاخرترین پیرایه آشکار کند، کلمات آن شسته، ترکیبات آن خوش آهنگ باشد، محسنات معنوی و تناسب های لفظی را در آن بکار افکند. از محاورات و مثل های متداول و حتی مصطلحات محلی نیز استفاده نماید.

چون اراده داریم در رساله مفصلی در شرح احوال و اخبار و پایه نویسندگی و مولد و مدفن میرزا و عقیده مردم اینجا در آن باب و در خصوص آثار منظوم و منثور بیدل به اشباع سخن رانیم و این مطلب وقتی برآورده می گردد که همه آثار بیدل از طبع برآید. عجالتاً به طبع و نشر دیوان غزلیات او به اختصار سطری چند می نگاریم.

مجموع آثار این سخن پرداز و متفکر بزرگ، با اهتمام و دقتی که شایسته آنست تا اکنون حیلۀ طبع در نپوشیده - تقریباً مجموعی از آثار وی در سال ۱۲۹۹ هجری قمری در مطبعه صفدری در بمبائی باهتمام ملا نوردین بن جیوا و به فرمایش مختار شاه کشمیری و ملا عبدالحکیم مرغینانی طبع شده و چند بار در هندوستان و ماورالنهر - گاهی غزلیات و گاهی منتخبی از غزلیات و گاهی غزلیات با یکی از دو اثر دیگر وی طبع گردیده ولی هیچ یک ازین سخن مشتمل بر کلیۀ آثار نبوده است.

تنها نسخه مطبوعه صفدری نسبت به همه نسخه های مطبوعه جامعتر است ولی این نسخه نیز تمام آثار منظوم و منثور را استیعاب نکرده و از خطاهای املاتی مملو است و چون طبع کتاب در متن و حاشیه بعمل آمده این کار نیز ملال انگیز می باشد.

متأسفانه که در مرور ایام این نسخه نایاب گردیده و آنچه باقی مانده نسبت به خرابی کاغذ و کثر استعمال مندرس و مطموس گردیده و از استفاده خارج شده است.

نسخه جامع دیگر که چهل و چند سال قبل به اراده مرحوم سردار نصرالله خان نائب السلطنه در ماشینخانه کابل در مطبعه حروفی تحت طبع گرفته شده بود، نسخه ایست که در ترتیب و تدوین آن جمعی از دانشمندان اهتمام ورزیده بودند. اما بدبختانه طبع غزلیات قریب به اخیر ردیف دال رسیده بود که دیوان حیات سردار سخن شناس ملتوی گردیده و دیوان غزل میرزا ناتمام ماند.

پس از آن آرزوهای مشتاقات درین باب بجائی نرسید و آثار بیدل طبع نگردید، الا آنکه در خلال این ایام جسته جسته بعضی از غزلیات او در جراید و مجلات کشور ما انتشار یافت و رسایلی نیز در شرح احوال و آثار او طبع شد و منتخباتی از اشعار او فراهم آمد^۲. خوشبختانه درین عصر خجسته که سریر سلطنت افغانستان، به فروغ رأی و فرایت اعلیحضرت معظم همایونی، پادشاه دانشمند و ادب پرور المتوکل علی الله بنده خدا محمدظاهر شاه آراسته است و بر اساس سنن باستانی مفاخر و مآثر ادبی درین سرزمین احیاء می گردد، در ضمن سایر جنبش های علمی و ادبی که توأم با نهضت های اجتماعی در زمامداری شاغلی سردار محمد داود صدر اعظم پدید آمده، دکتور علی احمد پوپل وزیر معارف اراده نمود که کلیات میرزا عبدالقادر بیدل در مطبوعه وزارت معارف طبع گردد. اینک در اوائل اسد امسال که یکهزار و سه صد و چهل یک سال بحساب گردش آفتاب از هجرت نبوی می گذرد و مقارنست به چهل و چهارمین سال استرداد آزادی افغانستان به حسن اهتمام و همت این وزیر دانشمند فعال غزلیات میرزا که جلد اول از آثار او قرار داده شده در مدت کمتر از یک سال در مطبوعه وزارت معارف در شهر کابل از طبع برآمد و باین وسیله پیامی که این شاعر و متفکر بزرگ به مسلمانان جهان بلکه به جهان بشریت دارد بدسترس ارباب ذوق گذاشته شد.

ترتیب این دیوان:

در ترتیب این دیوان از غزل اول تا غزل: (یاران برنگ رفته دو روزم مثل کنید) که در صفحه ۶۹۲ طبع شده نسخه مطبوعه مرحوم سردار نصرالله خان اساس کار قرار داده شد.

در غزل های مابعد، نسخه مطبوعه صفدری مدار کار قرار گرفت و آنجا که اشتباهی پیدا بود به نسخه مخطوطه کلیات که در موزیم کابل می باشد، و نسخه های مخطوطه که در کتابخانه وزارت معارف است مراجعه گردیده.

علاوه براین بعضی غزلیات دیگر که در نسخه مطبوعه صفدری نبود و در سایر نسخه های مطبوعه و مخطوطه و حتی در بیاض های دست نویس که تعداد آن از نود نسخه متجاوز می شود، بنام میرزا بیدل ثبت شده بود و

^۲ چنانچه سردار اعلی فاضل محترم علی محمدخان معاون اول صدارت عظمی (منتخباتی) بس نفیس از غزلیات میرزا ترتیب داده اند و رساله (بیدل چه می گوید) که سردار فاضل فیض محمد خان فیضی و (افکار شاعر) که استاد گرامی سلجوقی و کتاب فیض قدس که خلیلی تألیف نموده.

آنها جناب فاضل معاصر حافظ نورمحمد خان کهگدای سرمنشی در بار ملوکانه در مدت چندین سال با زحمت فراوان جمع آورده و این خدمت عالی را ارمغان عالم ادب نموده بود جا بجا در دیوان گنجانیده و در طرف راست مطلع هرغزل علامت ستاره گذاشته شد تا با این علامت (*) این غزل ها از سایر غزل ها تشخیص گردد.

ناگفته نماند که کلیات بیدل در هنگام حیات خودش نیز تدوین شده بود، (رابندرا بن داس خوشگو) که از شاگردان و معتقدان میرزا است و بقول خودش کمتر از هزار بار به صحبت میرزا نرسیده است در کتاب سفینه در دفتر سوم در آنجا که شرح حال میرزا را به تفصیلی مینگارد و شماره اشعار او را قید می کند، نظماً و نثراً میرزا را نود و نه هزار بیت می داند و از آن جمله شماره غزلیات را پنجاه و چند هزار بیت ضبط میکند.^۳

خوشگو می نگارد:

بیدل دیوانش را در حیات خودش تدوین کرده و چار مصرعی نویسانده بود. روزی او را ق کلیات را وزن کرد و چارده سیر (معمول همان وقت) برآمد، در دیگر کفه ترازو فلزات و جواهرات را گذاشت و گفت مردم هند فرزندان خود را وزن کرده تصدق می دهند چون نتیجه بیدلان همین نتایج طبع می باشد من خیریت آنها را از خدا می خواهم امید است قبول گردد.

غلام علی آزاد که معاصر بیدل است نیز در کتاب خزانه عامره این قول را تأیید کرده و مجموع کلیات بیدل را نود و صد هزار بیت تخمین نموده است. معلوم است ارادتمندان در روز عرس (وفات بیدل) رسم داشتند که دیوان او را بر سر تربتش می خواندند و محظوظ می شدند.^۴

در دیوان موجوده هرغزل به ترتیب حروف هجا که در آخر قوافی آمده بسلسله (ابتنی) طبع شده و سعی گردیده که این ترتیب در حرف اول مصراع اول مطلع نیز رعایت گردد. همچنین فهرستی ترتیب و طبع شد تا در یافتن غزل ها به آسانی دست دهد.

امیدواریم بتوفیق الهی بقیه آثار گران بهای این شاعر و متصوف بزرگ بزودی بزور طبع آراسته گردد و ارباب ذوق از آن برخوردار شوند.

توجه فاضل ارجمند دکتور میرنجم الدین انصاری مشاور علمی وزارت معارف و سعی ملک الشعرا استاد بیتاب، همکاری خطاط شهیر سید محمد داود حسینی، خاصه اهتمام و مساعی جمیله و کوشش شباروزی شاعر و فاضل و خطاط و محقق گرامی خال محمد خسته که در تصحیح و مقابله این نسخه نموده اند، در خور تمجید است. همچنین مساعی و نگرانی شاغلی انجنیر گل محمد رئیس و دیگر کارکنان مطبعة معارف که در طبع و نفاست آن مبذول داشته اند، مسرت و شکرانست.

^۳ سفینه خوشگو - طبع پته - بهار.

^۴ درین باب راجع به نسخه های مخطوطه و اصل کلیات بیدل در کشور ما و در دیگر کتابخانه های مشهور است، در رساله که وعده داده ایم سخن خواهیم راند.

بسم الله الرحمن الرحيم

دباجهء کلیات

حمد مبدعی که تردد انفاس اعیان کیف و کم موقوف تحیرِ یست از سر انگشت ارادت او، و جنبش امواج آثار حدوث و قدم، مرهونِ شکنی از ابروی اشارت او، مرغ ناطقه را بر شاخسار زبانها بسمل آهنگی پرواز ثنا خوانیش و طائر باصره را در آشیان دیده رشته برپای حیرت بی نشانیش، در تماشای شادابی بهارش جوشِ سنبل تا موج چشمه تار نگاهی بر دیده نمناک پیچیده و در تمنای بال افشانی گلزارش ناله بلبل با بوی گل رشته آهی از دل چاک سر کشیده:

زهستی تا عدم پرواز عجز خسته بالانش ز دل تا دیده بزم چیده حیرت خیالانش
فلک دود هوا گیر دماغ آشفتهگان او جهان گرد برون جوشیده دلهای نالانش

داغ دل به سودای حلقه دامنش دایره چشم مروتی خط امان اسیران فراق و چاک جگر به خمیازه حرف نامش، نقش نگینی جوهر انشای آئینه اشتیاق، گریبان چاکي طره های سنبل سطر آشفتهگی از دفتر دیوان بهارش و جمعیت اجزای اوراق گل زیر مشق ادب نگاهی از دیستان شبنم گلزارش، از هوا خواهان گل خود رویش بساط چمن آنقدر به غنچگی گرویده که بلبل را چون دود بر شعله آواز پیچیدن غنیمت بال گشائیست و از طوق داران سرو آزادش عرصه گلشن به تنگی ای خزیده که قمری را چون خاکستر سر از حلقه داغ بیرون کشیدن مفت پرواز رسائی، و لاله ها چون زردشت دست بر آتش داغ می گذارند تا بر چراغ یکتائیش قسم تحقیق بجا آرند و غنچه ها یکدل بصد زبان تقسیم می نمایند تا یک رنگی بهارش را بی شبه تفاوت بشمارند، رنگ گردانی تمثال اعیان بر آینه بیرنگیش اثر تراشی اوهام و خیال و پر فشانی زیر و بم امکان در ساز تقدس وجوبش خارج آهنگی اندیشه های محال، آینه تحقیقش را یک ذات صورت مجاز نمودن و اوراق مجازش را یک قلم دفتر حقیقت گشودن.

قطعه

ز فیض عام بهار حقیقتِ ازلش کدام ذره که خورشید نیست در بغلش
ببست رنگ تفاوت به کارگاه کمال شکست بست دو عالم ز قدرت عملش
ز جلوه ای که درین انجمن ورق گرداند همان به گردش رنگ آشکار شد به دلش
ابد گلی ز گلستان بی نهایت او قدم یکی ز مقیمان ملک بی خللش

ز

انجمن فرهنگ افغانستان "انتشارات بامیان"

۱۸, rue Rhin et Danube - ۸۷۲۸۰ Limoges - France

Tél/fax : ۳۳ - (۰)۵۵۰۳۵۰۹۶,۰۱

E-mail: cultureafghane@free.fr - <http://cultureafghane.free.fr>

مینائی مجلس مستانش به عهده ناله های خون بالا، پیمانگی بزم میکشانش به حلقه داغهای شعله پیم، در بتکده حسرت پرستان گوهر کمالش محیط گرداب زنار به دوش و موج از حباب ناقوس طراز در کارگاه خیال اندیشان گلشن جمالش، بهار از خون جگر غازه فروش، و شبنم از گداز دل آینه ساز، دود دماغ سودوائانش چون فتیله شمع برق آهنگ شعله تعمیری و حلقه زنجیر دیوانگانش به رنگ گردباد آسمان تاز هوا تسخیری، سپهر در خمخاه آثار عظمتش مزدوری خمیده سعی سبو بر دوشی محیط در میکده فیض انعامش پیشکاری عرق جبین تردد باده فروشی.

نظم

خلقی از کارگاه کن فیکون سر تسلیم عجز کرده برون
هر که اینجا وجود سامان کرد سجده پیش از جبین نمایان کرد
مهر بیتاب ذره سازی هاست آسمان محور خاک بازی هاست

سنگ را در هوای سحاب تربیتش تخم شرر بر روی هوا افشاندن و آفتاب را به تمنای حاصل سجودش ریشه شعاع در دل خاک دواندن، اگر نه جذبه آفتاب عنایتش حیرت نگاهان عالم رنگ و بو را بال پرواز بخشد، شبنم از رگهای گل چون گره رسته دام امکان رهائی ندارد و اگر نه نسیم صبح هدایتش بر روی اسیران زاویه دل در رحمت گشاید. بوی گل از تنگنایی غنچه چون جوهر سر از بیضه فولاد بر نیارد. بهار تا سبحة غنچه در رشته های شاخ گل نکشید به هوای مسبحان معبدش رنگ نگردید و صبح تا صفحه هستی از بخیه نفس نپرداخت به تقلید صوفیان خانقاهش سجاده بر هوا نینداخت. اینجا رنگهاست آشفته خیال آغوش حیرت چمن و، آهنگهاست آواره گرد احاطه ساز بی ما و من. اشیا را از تشویش آفات یک دیگر به جناب یکتائی گریختن، اجزا را از تفرقه جهان تعینی به یک جهتی کل در آویختن. جذبه تشنگان بادی وصالش چون ساحل مطلوب محیط در کنار و کشش افتادگان وادی خیالش به رنگ جاده کمند منزل شکار. سلسله بیقراران دریای طلبش پیوسته چون موج بیتاب و نبض تب زدگان سودای هستیش همواره چون نفس برق اضطراب. در پرواز تمهید تنایش مضمون از لفظ در شکن دام و در توصیف محیط عطایش گوهر از موج زبان در کام.

نظم

زهی گلشن طراز بزم بیرنگ چو بوی گل نهان در عالم رنگ
نفس، موجی ز بحر حسرت او نگه، تازی ز ساز حیرت او
به یادش در بیابان تمنّا سر سودائیان را گردش پا
شهیدش را ز شوق حسرت آمال کفن چون صبح سامان پر و بال
چمن یک بسمل در خون هلاکش سحر یک آه سرد سینه چاکش
به سیر صنع او از عجز تدبیر ز حیرت شخص بینائی زمینگیر
به اوج کلهش از بی دست و پائی سخن را نیست پرواز رسائی
گل از گلزار حمد او کسی چید که چون زخم از لب خون بسته نالید

س

خموشی هاست اینجا عینِ آهنگ شکستِ بالِ پرواز است چون رنگ
و درود مرسلی که نغمات محفل ظهورش نشید مقداریست که ز پرده طوفان اسرارش سر کشیده، و جواهر
مخزنِ ایجاد عقده واری بر رشته سلکِ اظهارش پیچیده. گیر و دارِ انجمنِ حدوثِ پرتو اندوز بهاری تصور جاهِ قدیمش،
کارگاهِ اطلسِ افلاکِ حیرت قماشِ های مشاهده گردِ گلیمش. به آثارِ نقشِ قدم خطِ پیشانی سعادت کائنات و به لمعه
انوار پیدائی آفتابِ کشور هدایت موجودات،

غزل

آنکه از بوی بهارش رنگِ امکان ریختند گردِ راهش جوش زد، آثارِ اعیان ریختند
شاهدِ بزمِ خیالش تا درِ طرفِ نقاب آرزو ها ششجهت یک چشم حیران ریختند
تا دمِ کیفیتِ مجنونِ او آمد به یاد سینه چاکانِ ازل، صبح از گریبان ریختند
آسمان زان چشمِ شهلا چشمکی اندیشه کرد از کواکب در کنارش نرگستان ریختند
حیرتی زد جوش از آن نقشِ قدم در طبع خاک تا نظر وا کرد، بر فرقه گلستان ریختند
از هوای سایه دستِ کرم در بارِ او ابر ها در جلوه آوردند و باران ریختند
طرفی از دامانش افشانند، هستی زد نفس وز خرامش یاد کردند، آبِ حیوان ریختند
از حضورِ معنیش بی پرده شد اسرارِ ذات وز ظهورِ جسمِ او آئینه جان ریختند
نام او بردند، اسمای قدم آمد به عرض از لبِ او دم زدند، آیاتِ قرآن ریختند
از جمالش صورتِ علمِ ازل بستند نقش وز کمالش معنی تحقیقِ انسان ریختند

غیرِ ذاتش نیست بیدل در خیالِ آبادِ صنع

هر چه این بستند نقش و، هر قدر آن ریختند

کلام حق را با لب معرفت ترجمانش التیایم* آب و گهر، جمال مطلق را با نگاهِ حقیقت بیانش تعلق نور و
نظر، نفس صبح ازل را با گردِ موکب ایجادش تعهد شیر در شکر، پیوند رشته شام ابد را به گیسوی رسائی سوادش قسم
گره کوتاهی خوردن، با اعتبار خاکِ درگاهش یاقوت را از آبروی خود آتش به سر انداختن و با کیفیت غبارِ راهش
رنگِ گل را شیشه طراوت تسلیم خارا شناختن. در دبستان ابجد خوانان دفتر معرفتش خط جوهر بر لوح آینه عقول
سرمشق اعتراف «نا انی» و در عروجِ آبادِ عجز پرستان پایه منزلتش نقش طاقت هلال بر لب بام سپهر صورت انگشت
حیرانی. معلمِ شهادت نبوتش آنقدر به نطقِ آموزی بی زبانان نپرداخته که سنگ را برنگ آینه بیجوهر گویائی وا گذارد و
معاون فضل مروتش دستی بر سرِ اقتادگان نکشیده که سایه را چون آفتاب از خاک بر ندارد در آتش نشسته های
خجالت اعمال را یاد جبهه عرقناکش سر از جیب کوثر کشیدن و سیه روزان شبستان ندامت را اندیشه لعل تبسم
پرورش در کار صبح خرامیدن، مأیوس ازل به تقریر آیات رحمتش بهشت نجات را تمام امید و مردود ابد به مطالعه
تذکره شفاعتش شاهد مقبولی جاوید:

* درست خوانده نشد / ص ۴

به جهان خاکِ درش افسرِ ماست در عدم سایه او بر سرِ ماست
پیروانیم چه هستی چه عدم دین احمد همه جا رهبرِ ماست

مطلع بیاضی وحدت پرتو آفتاب جبینش، سوادِ دیوان کثرت گیسوی عنبرینش. رنگینی بهارِ کمال گلگونه پرستِ اندیشه رنگِ آل او، آرایشِ انجمنِ تحقیق آئینه ردست* تصورِ اصحاب وصالِ او. اما بعد، میزان تأملِ انصافِ سنجانِ منحرفِ تنافلِ مباد که ریشه هر نهال در بدایت نشو و نما چون نفسِ صبح ناگزیر اظهارِ ضعیفی است و شعله هر کمال در آغاز قامتِ آرائی چون ماه نو بی اختیار عرضِ نحیفی. سخن یعنی نهالِ گلشنِ طبیعت تا از رشحاتِ سحابِ فکر به امتدادِ آبیاری های روانی طبع ریشه عبارت در زمین منانت استوار نکند گلهای معنی در نظر امتیاز بهارِ طبعان دسته رنگینی نمی بندد و شعله ادراک تا به دامن زدن مروحه انفاس و اوقات عروج کمال نگیرد پرتو مضامین در چشم اعتبارِ خورشید نگاهان به فروغ قبول نمی پیوندد،

رباعی

تا کس یک عمر نشترِ کد^۵ نخورد مشکل که بیانش لطمه رد نخورد
از عالم آیاتِ زبور است اینجا آن نغمه که برگوشِ کسی بد نخورد

لاجرم نتایج افکاری چند که ریشه تحریر در زمین این اوراق دوانیده است و برگ شاخسار سطر گردیده، اکثر از ابجد هـای مشق (بیدل) است انفعال قصور دربار و خجلت جهل مرکب در کنار. هر جا مدح و ذمی به سلک رقم پیوسته باشد ماحصل اختلافهای صحبت فهمیدن نیست و هر کجا هذیان دامن تقریر شکسته به مقتضیات خوابهای غفلت وارسیدن. آدمی را تا مطالعه قفای زانو در یافتن النفات این هرزه مشتقها ناچار نیست و تا معمای الفت تنهایی را شگافتن میل این رس ها بی اختیاری.

رباعی

بیدل مارا هرزه درائی شأن نیست مدح میر و ستایش سلطان نیست
زین دست کلامی که ز ما می شنوی غیر از اینار خدمتِ یاران، نیست

هرچند این بیطراوتان در گلشن معانی قابلیت بار نداشتند و در حدیقه کمال جز عرق انفعال تخمی نمی کاشتند، به حقوق توجهی که بهارِ پیرای فکر در تربیت انتظام آنها فصلی با آب و رنگ خیال جوشیده بود و چمن طراز خامه را چون رگ ابر در سعی تربیت شان وقتی عرق از جبین چکیده، عذار ساده رویان اوراق نیز عمری از موج سطورشان با خیال خط توهم توامی داشت و بیاضی دیده صفحات هیچمدان از سواد نقاط شان سهو القلم مردمی می نگاشت، و بالفعل از ضعف منانت متحیر شکسته رنگی اند و از سستی عبارت معترفِ عجز آهنگی. مطالعه سرخط تأمل نپسندید که نقطه وار چشم مرووت بپوشد و از دارالامن تسلیم در سعی اخراج شان کوشد، در مصطفی وفا پیمایان مشرب اخلاق کدورت احوال درد محک صافی های مل است و در محکمه عدل آشنایان مذهب وفاق درشتی های زبان

* اینجا درست خوانده نشد؟؟

^۵ نشتر کد :؟؟

خارِ گواه نراکت طبع گل. اینجا ناهمواری موج بر چهره لطافت آب گیسوی پراکنده است و پیچ و تاب دود بر صفای آینه شمع تقاب جوهر افکنده. بید را به جرم بی حاصلی از حاشیه گلشن محروم داشتن، آبیاری انفعال مرووت داشت و سرو را به خطای بی بری از سواد چمن بیرون راندن علم سرنگونی انصاف می افراشت. ناچار ربط این بی بضاعتان با مایه دارانِ گوهر کمال از شعبه های ضرورت وفاق فهمید و اختلاط این افسردگان با تازه رویان چمن خیال از پاس ناموس وفاق اتفاق اندیشید. و هرگاه به مطالعه بهار اثر این اوراق خزانی را تشریف دفتر گل ارزانی فرمایند و به تأمل خورشید نظر این شبستان ظلمانی را مزین انوار سعادت نمایند، به مشاهده خاشاک نظر التفات از سیر گلها دریغ ندارند و به رأفت ستاری خطاهای سخن را چون صورت سخن نادیده انگارند و در هر رنگ سیاهی لشکر سخن تصور فرمودنست و بر نیل بناگوش معنی هم چشم تأمل گشودن، اگر وعظی بی اثر عبرتی مباد و گر هزلیست خجلت هرزه بیانی مینماید.

رباعی

بیدل در نسخه رموز اشعار عیبم نکنی به نکته های بیکار
هشدار که در نظم وجود انسان چون ناخن و پوست عضو بیحس بسیار

غزل

مگو این نسخه طور معنی یک دست کم دارد تو خارج نغمه ئی ساز سخن صد زیر و بم دارد
صلای عام می آید به گوش از ساز این محفل قدح بهر گدا چیده است و جام از بهر جم دارد
ادب هر جا معین کرده نزل خدمت پیران رعایت کردگان رغبت اطفال هم دارد
خم ابرو شکست زلف نیز آرایش است اینجا نه تنها حسن قامت را به رعنائی علم دارد
به چشم هوش اگر اسرار این آئینه دریایی صفا و جوهر و زنگار چشمک ها بهم دارد
من این نقشی که می بندم به قدرت نیست پیوندم زبان حیرت انشایم به موهومی قسم دارد
نوشتم آنچه دل فرمود، خواندم هرچه پیش آمد مرا بی اختیاری ها به خجلت متهم دارد
ز تحریرم توان کیفیت تسلیم فهمیدن غرور کاتب اینجا سرنگونی تا قلم دارد
نفس تا هست فرمان هوسها بایدم بردن به هر رنگی که خواهی گردن مزدور خم دارد
زیان را سود دانستم، کدورت را صفا دیدم سواد نسخه کم فرصتان، خط در عدم دارد

تمیز خوب و زشتم سوخت ذوق سرخوشی بیدل
ز صاف و درد، مخمور آنچه یابد مغتنم دارد

^۶ نزل : آنچه پیش مهمان گذارند (المنجد)